

حافظ عاشق

عشق الهی از نگاه لسان الغیب

تألیف

علیرضا برازش



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران، ۱۳۹۲

سرشناسه: برازش، علیرضا، ۱۳۳۴ -
 عنوان قرارداد: دیوان. برگزیده شرح.
 عنوان و نام پدیدآور: حافظ عاشق (عشق الهی از نگاه لسان‌الغیب) // تألیف علیرضا برازش.
 مشخصات نشر: تهران: امیرکبیر، ۱۳۹۱.
 مشخصات ظاهری: ۳۳۵ ص.
 شابک: 978-964-00-1532-2
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.
 موضوع: حافظ، شمس‌الدین محمد، ۷۹۲ق - - عشق.
 موضوع: حافظ، شمس‌الدین محمد، ۷۹۲ق - - دیوان - - نقد و تفسیر.
 موضوع: شعر فارسی - - قرن ۸ق، - - تاریخ و نقد.
 موضوع: عشق در ادبیات.
 موضوع: عشق (عرفان).
 شناسه افزوده: حافظ، شمس‌الدین محمد، ۷۹۲ق. دیوان. برگزیده، شرح.
 ردیف‌بندی کنگره: ۱۳۹۱ ۴ ب ۵ ع ۵۴۳۷ PIR
 ردیف‌بندی دیوبند: ۱/۳۲ فا ۸
 شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۶۲۴۱۷

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۰-۱۵۳۲-۲



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهران: خیابان جمهوری اسلامی، میدان استقلال، صندوق پستی: ۱۱۳۶۵-۴۱۹۱

حافظ عاشق (عشق الهی از نگاه لسان‌الغیب)

© حق چاپ: ۱۳۹۲، مؤسسه انتشارات امیرکبیر www.amirkabir.net

نوبت چاپ: اول

مؤلف: علیرضا برازش

ویراستار: دکتر سحر کمالی‌نیا

آرایش اشعار و خط روی جلد: محبوبه فیضی

طراح جلد: محمدرضا نبوی

حروف متن: میترا ۱۳

چاپ و صحافی و لیتوگرافی: چاپخانه سپهر، تهران، خیابان ابن‌سینا (بهارستان)، شماره ۱۰۰

شمارگان: ۲۰۰۰

بها: ۱۰۳۰۰۰ ریال

همه حقوق محفوظ است. هر گونه نسخه‌برداری، اعم از زیراکس و بازنویسی، ذخیره کامپیوتری،
 اقتباس کلی و جزئی (به جز اقتباس جزئی در نقد و بررسی، و اقتباس در گیومه در مستندنویسی،
 و مانند آنها) بدون مجوز کتبی از ناشر ممنوع و از طریق مراجع قانونی قابل پیگیری است.

فهرست

۱۱		مقدمه
۱۷		فصل ۱: عشق چیست؟
۲۰		آیا عشق قابل شناخت است؟
۲۳		بخش یکم: مشخصات عشق
۲۳		الف: مشخصات کلی
۲۵		ب: ازلی است
۲۷		ج: روزافزون است
۲۷		د: بی پایان است
۲۹		ه: پیوسته است
۳۲		و: همگانی است
۳۳		ز: همه جا هست
۳۳		ح: راست و یک رنگ است
۳۵		ط: یک قصه بیش نیست
۳۶		ی: کیمیاست
۳۷		ک: اسرارآمیز و رازآلود است
۳۹		ل: بلند و دور، وسیع، کمیاب و دیرپاب است
۴۲		م: فراتر از حد است
۴۲		ن: خطرناک است

- بخش دوم: شناخت عشق از معبر مترادفات ۴۵
- الف: رندی ۴۵
- ب: جنون ۴۶
- بخش سوم: شناخت عشق از معبر مکانی که باید عشق را آنجا یافت ۴۷
- بخش چهارم: شناخت عشق از معبر رابطه‌ی عاشق و معشوق ۴۹
- بخش پنجم: شناخت عشق از طریق شناسایی موانع راه عشق ۵۰
- بخش ششم: شناخت سلبی ۵۲
- الف: خلوص، خالی کردن دل از اغیار ۵۲
- ب: عشق و توحید و اخلاص ۵۴
- ج: عشق و صفا و راستی ۵۵
- د: باعشق برای غیر، جایی باقی نمی‌ماند ۵۶
- ه: کنار گذاشتن غیر عشق ۵۷
- و: کنار گذاشتن غیر ۵۹
- بخش هفتم: فداکردن خود در راه معشوق ۶۱
- الف: کشتن خود و یا قربانی شدن توسط یار ۶۱
- ب: فداکردن ۶۲
- ج: نثار کردن جان ۶۴
- د: غرق شدن، خراب و ویران کردن کاخ خود و خودیت ۶۵
- ه: سوختن ۶۷
- و: کنار گذاشتن صلاح و کام خود ۶۸
- ز: بی‌خودی، فنا ۷۰
- ح: بذل سر و وجود و هستی ۷۲
- ط: دست از جان شستن ۷۵
- فصل ۲: آنچه با عشق همراه است ۷۹
- بخش یکم: غم ۷۹
- بخش دوم: سوز ۸۳
- بخش سوم: درد ۸۵
- بخش چهارم: آه و ناله ۸۸
- بخش پنجم: گریه و اشک ۹۰
- بخش ششم: بلا و فتنه ۹۲
- بخش هفتم: خطر، دشواری و مشکلات ۹۳
- بخش هشتم: جور و عتاب ۹۵
- بخش نهم: هجران ۹۷

بخش دهم: فراق.....	۹۸
بخش یازدهم: حیرت و سرگستگی.....	۹۹
بخش دوازدهم: توحید.....	۱۰۰
فصل ۳: معشوق کیست؟.....	۱۰۳
تعبیری که حافظ معشوق را با آن یاد می‌کند.....	۱۰۵
صفات معشوق.....	۱۰۸
فصل ۴: اهمیت و فضیلت عشق.....	۱۱۷
بخش یکم: هدف خلقت.....	۱۱۷
بخش دوم: ودیعه و هدیه‌ی خداوند به انسان.....	۱۲۰
بخش سوم: فطری و ازلی بودن عشق.....	۱۲۳
بخش چهارم: بزرگ‌ترین امر الهی.....	۱۲۷
بخش پنجم: تنها و یگانه راه.....	۱۲۸
بخش ششم: تقبیح و مذمت دورماندن از عشق.....	۱۳۰
بخش هفتم: فضیلت و هنر، کاری بنیادی و مهم.....	۱۳۳
بخش هشتم: گنج و گوهر.....	۱۳۵
بخش نهم: خیر و صواب و مصلحت.....	۱۳۸
بخش دهم: سعادت و دولت و توفیق.....	۱۳۹
بخش یازدهم: مدح عشق و شادباش به عاشقان.....	۱۴۰
بخش دوازدهم: اعجاب‌آور است و حیرت‌انگیز.....	۱۴۴
بخش سیزدهم: اکسیر است و کیمیا، اسم اعظم و دم مسیحایی.....	۱۴۵
بخش چهاردهم: رفیع، وسیع، کمیاب و دیرپای.....	۱۴۹
بخش پانزدهم: فراتر از حد.....	۱۵۳
بخش شانزدهم: مقایسه و اثبات برتری عشق بر همه چیز و همه کس.....	۱۵۴
بخش هفدهم: امر و ترغیب به عشق‌ورزی.....	۱۶۵
بخش هجدهم: نهی از دورماندن از عشق.....	۱۶۸
بخش نوزدهم: انتخاب حافظ، عشق است.....	۱۷۰
فصل ۵: موانع راه عشق.....	۱۷۷
بخش یکم: خامی و بی‌خبری و نداشتن راهنما.....	۱۷۷
بخش دوم: سهو، غفلت و قصور.....	۱۷۹
بخش سوم: آسایش و عافیت‌طلبی.....	۱۸۰
بخش چهارم: خور و خواب و حیوانیت.....	۱۸۱
بخش پنجم: خوش‌گذرانی، عیش و عشرت.....	۱۸۳
بخش ششم: بطالت، هوس‌بازی.....	۱۸۵

- بخش هفتم: عادات و دل بستگی ها..... ۱۸۶
- بخش هشتم: ریا، نفاق، سالوس..... ۱۸۶
- بخش نهم: علم و درس و مدرسه..... ۱۹۱
- بخش دهم: عقل، حکمت، فکر، اندیشه و هوش..... ۱۹۲
- بخش یازدهم: مصلحت اندیشی، فکر بدنامی کردن، اندیشه داشتن از
نشیب و فراز..... ۱۹۶
- بخش دوازدهم: گوش سپردن به نصیحت و موعظه..... ۱۹۷
- بخش سیزدهم: رنجش و ملالت..... ۱۹۹
- بخش چهاردهم: بددین، عیب پویدن و چون و چرا کردن..... ۲۰۰
- بخش پانزدهم: گله و شکایت و ملامت..... ۲۰۱
- بخش شانزدهم: ناله..... ۲۰۳
- بخش هفدهم: دنیا و حرص و طمع بر آن..... ۲۰۴
- بخش هجدهم: آخرت، پاداش، بهشت..... ۲۰۷
- بخش نوزدهم: همه چیز..... ۲۰۹
- بخش بیستم: خود و خودت..... ۲۱۲
- فصل ۶: مقدمات رسیدن به عشق..... ۲۱۷
- بخش یکم: حواله و کشش دوست..... ۲۱۷
- بخش دوم: قابلیت..... ۲۱۹
- بخش سوم: آرزو..... ۲۲۰
- بخش چهارم: شوق و جوشش..... ۲۲۱
- بخش پنجم: طلب، خواست، عزم و همت..... ۲۲۲
- بخش ششم: حرکت، تلاش، سعی و کوشش..... ۲۲۶
- بخش هفتم: فرصت شناسی، غنیمت شمردن وقت..... ۲۲۹
- بخش هشتم: آگاهی و اعتقاد و معرفت..... ۲۳۰
- بخش نهم: راهنما..... ۲۳۳
- بخش دهم: خلوت، عزلت..... ۲۳۷
- بخش یازدهم: شب زنده داری، سحر خیزی..... ۲۳۸
- بخش دوازدهم: قناعت، سبک باری..... ۲۴۰
- بخش سیزدهم: رازداری، پنهان کردن عشق..... ۲۴۱
- بخش چهاردهم: شجاعت، بی پروایی..... ۲۴۳
- بخش پانزدهم: دعا و قرآن..... ۲۴۴
- بخش شانزدهم: فقر و اظهار نیاز و افتخار به آن..... ۲۴۷
- بخش هفدهم: خدمت و بندگی..... ۲۵۲

۲۵۶.....	بخش هجدهم: صبر و تحمل
۲۶۱.....	بخش نوزدهم: اقرار به تقصیر
۲۶۲.....	بخش بیستم: رضایت، شکایت نکردن، درمان نخواستن
۲۶۵.....	بخش بیست و یکم: صفا و اخلاص
۲۶۶.....	بخش بیست و دوم: جز عشق نطلبیدن
۲۷۴.....	بخش بیست و سوم: فدا شدن در راه یار
۲۸۰.....	بخش بیست و چهارم: گذار از خویش
۲۸۲.....	بخش بیست و پنجم: ترجیح معشوق بر همه چیز و همه کس
۲۸۳.....	بخش بیست و ششم: غرق شدن و خراب کردن کاخ منیت
۲۸۵.....	بخش بیست و هفتم: بی خودی و فنا
۲۸۹.....	فصل ۷: حاصل عشق
۲۸۹.....	بخش درآمدی: آمدهای فقدان عشق
۲۹۰.....	بخش اول: آگاهی
۲۹۶.....	بخش دوم: رسیدن به سرمنزل یار و مصاحبت با او
۲۹۸.....	بخش سوم: دیدار یار
۳۰۰.....	بخش چهارم: وصال
۳۰۲.....	بخش پنجم: توحید
۳۰۳.....	بخش ششم: آتش به غیر، بی خود و خراب شدن
۳۰۷.....	بخش هفتم: سرافرازی، صد نشینی، خروج
۳۰۹.....	بخش هشتم: پختگی، شکفتن، رویش، رسیدن به کمال
۳۱۲.....	بخش نهم: حیات، آبادی، جاودانگی
۳۱۵.....	بخش دهم: نوردادن به دیگران
۳۱۶.....	بخش یازدهم: توانایی
۳۱۷.....	بخش دوازدهم: اجر و ثواب
۳۲۱.....	بخش سیزدهم: رسیدن به هدف و مقصود
۳۲۴.....	بخش چهاردهم: فراغت، گشایش و آسایش
۳۲۶.....	بخش پانزدهم: درمان
۳۲۷.....	بخش شانزدهم: ایمنی
۳۳۰.....	بخش هفدهم: نجات از غم و غصه
۳۳۱.....	بخش هجدهم: پاک شدن از پلیدی‌ها
۳۳۳.....	بخش نوزدهم: رسیدن به مقام رضا

مقدمه

حافظ عاشق است

محب داند که حافظ عاشق است
و آصف ملک سلیمان نیز هم

عاشقی شیدا

حافظ شب هجران شد بوی خوش وصل آمد
شادیت مبارکباد ای عاشق شیدایی

شهره به عشق ورزیدن

منم که شهره می شهرم به عشق ورزیدن
منم که دیده نیالوده ام به بد دیدن

بنده ی عشق

فاش میگویم و از کفته ی خود و شادم
بنده ی غنم و از هر دو جهان آزادم

هر چند غرق بحر گناهم ز صد جهت
تا آشنای عشق شدم ز اهل رحمت

و دعوت کننده‌ی من و تو به عاشق شدن

عاشق شوارز روزی کار جهان سرآید
ناخوانده نقش مقصود در کارگاه هستی

معشوق حافظ جز خدا نیست، و این نور خداست که او را به
خرابات مغان کشانده است.

در خرابات مغان نور خدا می‌بینم
این عجب بین که چه نوری ز کجای می‌بینم

خدای حافظ و در درواقع همان معشوق او، دور نیست که او را
از دور با «خدایا» بخواند؛ در همه احوال با او است

بیدلی در همه احوال خدا با او بود

او نمی‌دیدش و از دور خدایا می‌کرد

و ندای عشق آن چنان در جان حافظ نواخته شده است که
سینه‌ی او هنوز از آن سرشار است

ندای عشق تو دوشم در اندرون دادند
فصلای سینه‌ی حافظ هنوز پر ز صداست

اگرچه حافظ اصطلاحاتی چون ندیم و مطرب و ساقی را نیز
برای بیان عشق خود به خدمت می‌گیرد، ولی این الفاظ بهانه‌ای
بیش نیستند و مراد او از همه‌ی این‌ها فقط و فقط خداست

ندیم و مطرب و ساقی همراست
خیال آب و گل در ره بهسان

می و شرابی که حافظ از آن مست شده، نه شراب انگور

مستی عشق نیست در سر تو
رو که تو مست آب انگوری

بلکه می‌الست

خزم آن دل که همچو حافظ
جام می‌الست گیرد

و شرابی برتر از کوثر است

بیای شیخ و از خمخانه می‌ما
شرابی خور که در کوثر نباشد

که او یک جرعه از آن را در ازل از جام دوست نوشیده است

سوز مستی بر نگیرد تا به صبح روز شراب
هر که چون من ازل یک جرعه خورد از جام دوست

این شراب، صاف است

باده صوفی شد و مرغان چمن مست شدند
موسم عاشقی و کار به بنسپاد آمد

بی‌غش

گر به کاشانه زندان قدمی خواهی زد
نفتل شعر شکن و می بی غش دارم

زالال و روشن

هرگز به یمن عاطفت پرمی فروش
ساعنه تھی نشد زمی صاف روشم

و تنها بازگو کننده ی اسرار حکمت الهی

جز فلاطون خم نشین شراب
سز حکمت به ما که گوید باز؟

بیرون برنده ی نقش جهالت از لوح دل

حافظ از چشمی حکمت به کف آور جامی
بوکه از لوح دلت نقش جهالت برود

و انعکاسی از رخ محبوب ازلی

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم
ای بی خبر ز لذت شرب ددام ما

به نحوی که فروغ رخ ساقی حقیقت در آن دیده می شود.

این همه عکس و می و نقش بخارین که نمود
یک فروغ رخ ساقیت که در جام افتاد

این می، حقیقی است نه امری مجازی و دروغین

حس حاحمه در جوش و خروش زمتی
وان می که در آنجاست حقیقت نه مجاز است

و همه ی حقایق را چونان آینه ی اسکندر نمایان می سازد

آینه ی سکندر جام می است بگر
تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

آینه ای که در آن می توان صدگونه تماشا کرد

دیدمش خرم و خوشدل قدح بادیه به دست
داند آن آینه صدگونه تماشا می کرد

باده ی این جام را که تجلی گاه صفات حضرت حق است در
سحرگاه شب قدر در حالی که حافظ از شعاع نور ذات ربانی، از
خود بی خود شده بود به او نوشانده اند

بی خود از شعله ی پر تو ذاتم کردند

باده از جام تجلی صفاتم دادند

چه مبارک حسری بود و چه فرخنده شی

آن شب قدر که این تازه براتم دادند

و در پی کسب این افتخار و رسیدن به این مقام دیریاب که
استحقاقش را با همت خود و دعای سحرخیزان کسب کرده
است

من اگر کامروا کشتم و خوشدل چه عجب

مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند

همت حافظ و افاس سحر خیزان بود
که ز بند عنم ایام نخباتم دادند

می کوشد زین پس لحظه‌ای بی یاد معشوق نباشد

الا ای همنشین دل که یارانت برفت از یاد

مرا روزی مباد آن دم که بی یاد تو بشنیم

و حتی دلخوشی به فراق و وصال را نیز چون خواست خود
می بیند به دور می افکند و فقط رضای دوست می طلبد؛ زیرا حیف
می داند که از او جر "او" تمنایی داشته باشد.

فراغ و وصل چه باشد رضای دوست طلب

که حیف باشد از او غیر او تمنایی

و چنانچه رضا و کام دوست را با تمایلات خود معارض ببیند،
خواسته‌ی خود را - حتی اگر وصال باشد - به کناری می نههد تا
کام و خواسته‌ی دوست برآورده شود.

میل من سوی وصال و قصد او سوی فراق

ترک کام خود کر فتم تا برآید کام دوست

اینک عشق و راه دستیابی به آن از منظر "حافظ عاشق".

علیرضا بوارش

آذر ماه ۹۱